

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا از آیات شریفه‌ای که در قرآن درباره ارتداد آمده اطلاق استفاده می‌شود تا بگوئیم مثلاً آیه «و من یرتد منکم عن دینه»^[1] موضوع برای ارتداد است؛ خواه این ارتداد اعتقادی باشد یا از روی توطئه باشد یا از روی لجاجت باشد؟ گفتیم به نظر ما آیات قرآن اطلاق دارد و در خود قرآن قرینه‌ای بر تقيید نداریم و انصراف را نیز هیچ وجهی نداریم.

بررسی تقيید آیات توسط قرینه عقلیه

تنها نکته باقی مانده آن است که آیا اینجا قرینه عقلیه قطعیه مستقله که به منزله قرینه متصله است وجود دارد یا نه؟ بگوئیم این آیاتی که این همه عقوبت بر مرتد مترتب می‌کند، «حبطت اعمالهم فی الدنيا و الآخرة» و خلود در نار را برایش مترتب می‌کند، عقل می‌گوید: اینجا جایی است که کسی از روی دشمنی با اسلام ارتداد پیدا کرده و از روی لجاجت با حق، ارتداد پیدا کند. لذا عقل چنین تقيیدی را در اینجا وارد می‌کند.

توضیح آن‌که، بگوئیم عقل انسان را در عقیده آزاد می‌داند؛ یعنی بگوئیم این «لا اکراه فی الدین»، یک توضیحش این است که همان‌طوری که عقل می‌گوید: «لا اکراه فی الفکر»، «لا اکراه فی الاعتقاد»، شارع هم می‌گوید «لا اکراه فی الدین». بگوئیم اصلاً یک امر عقلی است و عقل می‌گوید انسان را نمی‌شود اکراه به عقیده‌ای کرد! پس اگر کسی روی اعتقاد ارتداد پیدا کرده را نمی‌شود عقوبت کرد، اما اگر کسی لجاجت و دشمنی دارد و می‌خواهد با اسلام مخالفت کند، یا در هر دینی که بوده برای دشمنی با آن دین از آن خارج بشود، این می‌تواند موضوع برای عقاب قرار بگیرد.

تقریر اول از قرینه عقلیه

در اینجا بیان‌های مختلفی برای این قرینه عقلیه می‌شود ذکر کرد، یک بیان این است که بگوئیم به عقل که مراجعه می‌کنیم عقل می‌گوید: این عقوبت‌های سنگینی که در آیات قرآن برای مرتد ذکر شده مانند «فاولئك حبطت اعمالهم فی الدنيا و الآخرة» و اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون»^[2]، از این عقوبت سنگین‌تر نمی‌شود ذکر کنیم! یا بعضی از آیات دیگر مانند «لم یکن الله لیغفر لهم»^[3]، اینها نه در دنیا و نه در آخرت اصلاً مورد غفران خدا قرار نمی‌گیرند. بگوئیم عقل می‌گوید که این عقوبت مناسبت با ارتداد از روی دشمنی و لجاجت دارد.

به بیان دیگر، طبق این بیان قرینه عقلیه برمی‌گردد به قرینه مناسبت حکم و موضوع؛ یعنی این عقوبت با ارتداد اعتقادی تناسبی ندارد؛ زیرا کسی که زحمت کشیده و ادله را بررسی کرده و هیچ دشمنی هم نمی‌کند، به این نتیجه باطل رسید که دین دیگری را

بپذیرد، یا مثلاً در اثر فریب خوردن (امروزه در این کلیساها جوان‌های ما را دعوت می‌کنند به بهانه دین حضرت مسیح دین صلح است و اسلام دائماً جنگ و جهاد و خونریزی و دین خشونت است، این تعابیر غلطی که دشمن مطرح می‌کند، بیا ببین این دین محبت و رأفت و صلح و آرامش است، این را فریب می‌دهند و) از اسلام خارج می‌شود، این آیات به قرینه مناسبت حکم و موضوع این کسی که «اخرج من الاسلام و خرج من الدین» را شامل نمی‌شود و فقط کسی را شامل می‌شود که برای دشمنی با این دین و مقابله با دین از این دین خارج شد و این عقوبتها با او تناسب دارد.

بررسی تقریر اول

ما قرینه مناسبت حکم و موضوع را قبول داریم و یکی از قرائن عقلانی عرفیه است، در روایات زیاد جاری می‌شود و یکی از برجستگی‌های روش اجتهادی امام خمینی (قدس سره) استفاده از همین قرینه مناسبت حکم و موضوع است. اصل قرینه مناسبت حکم و موضوع که «قرینه عقلیه» یا «قرینه عقلانیة عرفیه» را قبول داریم، اما این در جایی است که عنوان دیگری در کار نباشد. در ما نحن فیه اگر گفتیم شارع این عقوبتها و این شدت عقوبت را برای این قرار می‌دهد که کسی به این زودی دینش را از دست ندهد.

به عنوان مثال، همین جوانی که در اثر فریب خوردن از دین خارج شده اگر در باب قصاص گفتیم یک جوانی را فریب دادند و گفتند: تو اگر این آدم را بخشی پول زیاد یا مقام به دست می‌آوری و او هم به این جهت او را کشته، آیا می‌توانیم بگوئیم پس قصاص جریان پیدا نمی‌کند؟! در آنجا چون یک عنوانی به نام حق الناس موجود است نمی‌شود بگوئیم «و لکم فی القصاص حیاة»^[4] در جایی است که کسی فریب نخورده باشد و مختص کسی است که از روی عمد و علم و قهر و غلبه آدمی را کشته است! در حالی که هیچ کس این را نمی‌گوید، یا حتی در قتل خطا هم که دیه را باید بپردازد کسی این حرف را نمی‌زند که اگر فریب خورده لازم نیست دیه را بدهد!

در اینجا دین خودش یک عنوان امانت حق الله عظیم را دارد، دین را خدا توسط انبیاءش در طول تاریخ آرام آرام فرستاده و کامل‌ترین دین به عنوان اسلام مطرح شده، حالا بگوئیم قرینه مناسبت حکم و موضوع می‌گوید: اگر کسی را فریب دادند و چنین حق بزرگی را زیر پا گذاشت، بگوئیم این استحقاق کشتن را ندارد؟! چرا نداشته باشد، آن طرف قضیه‌اش خیلی مهم است که یک حق عظیم الهی که خود دین است، «اخوک دینک فاحتط لدینک» این تعابیری است که ذیل این حق قرار می‌گیرد، از حقوق بزرگ خدا مسئله‌ی دین و احکام است، اینکه در قرآن گاهی می‌فرماید: «تلك حدود الله»، این حدود الله یعنی حق خداست و هر حکمی «حق من حقوق الله»، نمی‌شود انسان بخواهد دین را از بین ببرد. حال آیا اگر مرتد فطری یا ملی توبه کرد، توبه‌اش را می‌توانیم بپذیریم یا نه، آیات قرآن هم دو دسته است که بعد عرض می‌کنیم.

بنابراین قرینه مناسبت حکم و موضوع در جایی است که یک عنوان دیگری در کار نباشد، اما وقتی می‌بینیم یک حق عظیمی به نام خود دین مطرح شده و این جوان ولو فریب خورده اما چنین حق بزرگی را زیر پا گذاشته، این آدم ولو فریب خورده اما کسی را کشته و باید قصاص بشود، نمی‌شود بگوئیم چون فریب خورده پس از حق الناس بودن بگذریم، اینجا هم حق الله است و این حق الله اقتضای این احکام و عقوبتها را دارد، البته پیداست این عقوبتها هم مراتب دارد، یعنی خلود در نار یا اینکه اهل جهنم شدن اینها هم مراتب دارد، در آن حرفی نداریم ولی در اصل ترتب این عقوبتها خصوصاً عقوبت دنیوی بحثی نیست.

استفاده حکم قتل برای مرتد از آیات قرآن

یک بحث این است که آیا از قرآن حکم قتل برای مرتد استفاده می‌شود یا نه؟ آیه مبارکه سوره بقره «و ان قال موسی لقومه انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا إلی بارئکم فاقتلوا انفسکم»^[5] که توضیحش را مفصل عرض کردیم. خود این آیه 217 بقره

«و من یرتد منکم عن دینه فیمت و هو کافرٌ فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الآخرة و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون».

در تفسیر روح المعانی، تفسیر فخر رازی، تفسیر مراغی این احتمال آمده که حبط اعمال همان احکام و مجازاتی است که در روایات شیعه و اهل سنت آمده، «یقتل»، «یقسّم امواله»، «بانت امراته»، اینها همه مصداق برای حبط اعمال در دنیا است. وقتی می‌گوئیم کسی که مرتد می‌شود یعنی اعمالش حبط می‌شود «لئن اشرکت لیحبطن عملک»؛ شرک و ارتداد موجب حبط عمل است، این حبط عمل حاکی از این است که تو هیچ حرمت و احترامی نداری، اگر شبانه روز نماز بخوانی به درد نمی‌خورد، روزه بگیری به درد نمی‌خورد، انفاق کنی به درد نمی‌خورد، حج بروی به درد نمی‌خورد، اصلاً کشف از این می‌کند که این آدم دیگر در دین هیچ احترامی ندارد، اگر انسان احترام داشته باشد عمل او اثر دارد و جان و مالش محترم است، همه چیزش محترم است.

لذا این‌که می‌گوید: «حبطت اعمالهم» این خودش به دلالت التزامی بین دلالت روشنی دارد که این «لا حرمة له»؛ یعنی «دمه مباح»، بالاخره ائمه (علیهم‌السلام) فرمودند هر چه ما می‌گوئیم را اگر از ما بپرسید از کجای قرآن در می‌آید، به شما می‌گوئیم، حالا اگر از امام بپرسند اینکه می‌فرمائید مرتد «دمه مباح» از کجا استفاده می‌شود؟ می‌شود از همین «حبطت اعمالهم» به دست می‌آید. البته درباره مرتد فقها در فتوا می‌گویند: تا حال هر چه مال داشته تقسیم می‌شود، اما بعد از ارتداد معاملاتی که می‌کند درست است، اموالی که به او داده می‌شود مال خود اوست که بحث دیگری است.

بنابراین حبط در آیه کنایه از عدم الحرمة است؛ یعنی چنین شخصی حرمت ندارد، نه دم، نه مالش، نه زن او، تمام اینها قطع می‌شود. البته اینها عمده‌تاً مرتد فطری در آیات است، اگر هم از این جهت اطلاق داشته باشد بعداً تخصیص می‌زند مانعی ندارد. البته ما برای ائمه (علیهم‌السلام) مقام تشریع را قائلیم، ائمه مشرّع هستند، ولی آیا اینجا این دمه مباح را از این آیه نمی‌شود استفاده کرد؟ به نظر من ظاهراً این است که به خوبی می‌شود استفاده کرد.

بررسی آیه 217 سوره بقره

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)^[6]

در این آیه شریفه از پیامبر (ص) درباره مقاتله در شهر حرام می‌پرسند. تا می‌رسد به اینجا که «و الفتنة اكبر من القتل»، فتنة یعنی مشرك شدن، نه این‌که فتنة یعنی توطئه کردن! «و الفتنة اكبر من القتل»؛ یعنی كفار دنبال مقاتله و كشتن شما هستند اما بدانید فتنة یعنی مشرك شدن، كافر شدن، شدیدتر از قتل است؛ یعنی اگر شما كشته شوید بهتر از این است که مرتد شوید یا كافر شوید. در ادامه می‌فرماید: «و لا يزالون يقاتلونكم حتى يردوكم عن دينكم عن دينة»، این فرع بر آن است «الفتنة اكبر من القتل»، بدانید اینها دنبال این هستند که «يردوكم عن دينكم»، خود این «الفتنة اكبر من القتل»، یک ایهامی دارد که خود ارتداد اكبر از قتل است، شما در جایی که شخصی دیگری را بکشد می‌گوئید باید او را کشت، در جایی که کسی مرتد شد اكبر از قتل است و باید کشته شود، می‌شود چنین بیانی را آورد، منتهی تکیه ما به «حبطت اعمالهم» است و برای ما بیشتر دلالت دارد.

همچنین از آیه «و ان قال موسى لقومه»^[7] نیز استفاده کرد که مرتد عقوبت دنیوی هم دارد؛ چون اینها می‌گویند مرتد حرمت ندارد و کسی که حرمت ندارد احکام مباح بودن دم و ... بر او جاری می‌شود. از آیه استفاده می‌شود که ارتداد مساوی با حبط اعمال است. ما یک بحثی بعداً داریم که آیا این ارتداد انکار از روی علم است؟ که این بعد «ما تبين لهم الحق» قرینه بر این مطلب می‌شود.

وقتی آیات ارتداد را در قرآن کنار هم قرار بدهید «الارتداد مساوقٌ لحبط الاعمال فی الدنيا و الآخرة»؛ هم در دنیا و هم در آخرت. «حبط الاعمال مساوقٌ لعدم الحرمة»؛ زیرا عمل چه کسی حبط می‌شود و کالعدم است؟ وقتی بچه یک عملی را انجام می‌دهد دیگر ارزشی ندارد چون خودش ارزشی ندارد! معنای حبط این است که آن فاعلی که این فعل از او سر زده هیچ حرمتی ندارد. عمل در اینجا منحصر به این عمل ظاهری نیست، فرض کنید این شخصی بوده که خیلی نیت‌های خوبی هم داشته، درباره اشخاص نیت‌های خوبی می‌کرده، نیت کند کارهای خیر انجام بدهد، آنها را می‌گوئیم که ثواب دارد ولی تمام آنها از بین می‌رود، این فقط در چیزهای ظاهری نیست که بگوئیم عمل فقط عمل ظاهری است، این حبط عمل یک عنوان لازم بین است حتی نمی‌گویم کنایی، بلکه لازم بین حبط خود این عامل است؛ یعنی عدم حرمة العامل. به نظر من این ملازمه روشن است، اگر کسی نتواند این استظهار را بکند نمی‌تواند به این آیات تمسک کند، اما به نظر ما حکم قتل مرتد را می‌شود از این آیات به دست آورد.

خلاصه تقریر اول برای قرینه عقلیه و پاسخ از آن این است که از راه قرینه مناسبت حکم و موضوع وارد شویم، لکن قرینه مناسبت حکم و موضوع در جایی است که یک عنوان دیگری مثل حق الناس یا حق الله نباشد و در اینجا دین بزرگ‌ترین حق خدا بر مردم است، مردم باید از دین خدا دفاع کنند، «وجوب الذبّ عن دین الله»، حدود الهی را باید مراعات کنند، این آیاتی که دلالت بر حدود الهی دارد.^[1]

حال اگر کسی وجوب نماز را انکار کرد ضروری را انکار کرده طبق مبنای کسی که می‌گوید انکار ضروری من حیث هو هو مستلزم کفر است مرتد است. بله، طبق مبنای امام خمینی (قدس سرّه) و کسانی که می‌گویند «اذا كان مستلزماً لتکذیب النبی (ص)» و این هم باید توجه به این استلزام داشته باشد، نباید کشته شود.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . سوره بقره، آیه 217.

[2] . همان.

[3] . سوره نساء، آیه 137.

[4] . سوره بقره، آیه 179.

[5] . سوره بقره، آیه 54.

[6] . ترجمه: از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می‌کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهمتر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می‌دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

[7] . سوره بقره، آیه 54.

[8] . نکته: یک وقتی یک شخصی گفت که من در بحث حریم کار می‌کنم، گفتم به کدام آیه از آیات قرآن رسیدید؟ گفت در قرآن آیه‌ای برای حریم پیدا نکردم! گفتم اتفاقاً این آیاتی که هست و احکامی را در باب ارث، نکاح و طلاق خدا بیان می‌کند، بعد می‌فرماید: «تلك حدود الله و من يتعدّ عن حدود الله فاؤلئك هم الکافرون، هم الفاسقون، هم الظالمون»، معنایش این است که دین خدا غرق‌گاه الهی است، این حریم خداست، انسان باید خیلی با دقت و احتیاط و مراقبت کند. حال اگر کسی بخواهد اصل

دین خدا را زیر پا بگذارد باید کشته شود.